

«شرح حال نظامی»

بتاریخ پانصد نود هفت سال (۱۰۹۷) که خواننده را زو نکیرد ملال
 نوشتیم من این نامه را در جهان که تا دور آخر بود جاودان
 ۲- اقبال نامه

مثنوی اقبالنامه که قسمت دوم از اسکندرنامه است و ابتدائی
 با-م اقبالنامه اسکندری هم شهرت دارد از حیث جزالت و فصاحت
 نازک بندیها و امتیازات و تشبیهات بدیع مثل شرفنامه است و این دو
 منظومه بر یکدیگر ازین حیث فزونی ندارند.

اقبالنامه را نیز نظامی برای اتایک جهان بهلوان ملک نصره
 الدین مسعود پسر اختسان شروانشاه نظم کرده است و بعضی از مؤلفین
 در باب لقب جهان بهلوان اشتباه کرده اند و آنرا به اختسان شروانشاه
 داده اند و حال آنکه مسلم است که این لقب پسر شروانشاه یعنی
 همین ملک نصره الدین مسعود اختصاص داشته است و نظامی در
 چند جای از اقبالنامه اسم او را به میان میآورد یکی در آنجا است که

میگوید *شاه غلام انسانی و مطالعات فریبگی*
 سر سر فرزانی و گردن کشان *ملک نصره الدین سلطان نشان*
 چو محمود افر و فرزندک و شرم *چو داود از او گشته فولاد نرم*
 بطغریا دولت ز محمود یان *بتوقع نسبت ز داود یان*
 و نیز جای دیگر خطاب باو میفرماید.

چو در داد بیشی و پشبت هست *سزد گر شوی بن کبان پیشدست*
 بر آئی برین هفت پیروزه کاخ *کنی برده تنک هستی فراخ*
 بیاد نظامی یکی کاس می *خوری هم بآئین کاس و کی*
 ستانی بدان طاس طوسی نواز *حق شاهنامه ز محمود باز*
 من آن گفته ام کانچنان کس نگفت *تو آن کن که آن نیز توان نهفت*

اگرچه من از بهر کاری بزرگ فرستادمت یاد گاری بزرگت
 سر فیلسوفان یونان گروه جواهر چنین آرد از کان کوه
 وهم درختان این مثنوی در حق وی میگوید .

چونام شهباش فال مسعود باد وزین داستان شاه مسعود باد
 دری بود ناسفته من سفتمش بفرخ ترین طالعی گفتمش

درین مثنوی دو بیت در مدح ملک عزالدین نامی است که
 از قراین معلوم میشود پسر اتابک جهان بهلوان نصره‌الدین مسعود بوده
 است و در حق او فرموده است .

ملک عزدین آنکه چرخ بلند بدو داده اورنگ خود را کمند
 گشاینده راز هفت اختران ولایت خداوند هشتم قران

و دو بیت هم در مدح نظام‌الدین وزیر ملک عزالدین فوق‌الذکر
 دارد و در حق وی میفرماید .

وزیری بتدبیر بیش از نظام با کفی الکفانی بر آورده نام
 چو شه چون ملک شه بود دستگیر نظام دوم شاید او را وزیر

در تاریخ سرودن اقبالنامه بهیچوجه اطلاعی در میان نیست و
 فقط بعضی از مؤلفین نوشته اند که نظامی اقبالنامه را بلافاصله پس از
 ختم مثنوی شرفنامه سروده است و چون نظم شرفنامه قطعی است که
 در ۹۷۵ تمام شده است مسلم میشود که یاد در ۹۷۵ و یا بعد از آن شروع
 سرودن اقبالنامه کرده است و فقط واقعه تاریخی که در اقبالنامه
 مسطور است عبارت از آیات ذیل است که نظامی زلزله شهر گنجه
 و آسیبی را که از زلزال بآن شهر در شب شنبه رسیده است با این
 آیات نقل میکند .

چنان لرزه افتاد بر کوه و دشت که گرد از گریبان گردون گذشت
 زمین گشت چون آسمانی قرار معلق زن از بازی روزگار
 بر آمد یکی نفخه از نفخ صور که ماهی شد از کوه گاو دور

فلکرا سلاسل ز هم برگست
 در اعضای خاک آبرا بسته کرد
 رخ یوسفان را بر آورد میل
 نمائده یکی دیده برجای خویش
 زبس گنج کان روز بر باد رفت
 زچندان زن و مرد و برنا و پیر
 برون نامد آوازه جز نغیر
 واضح است که این واقعه هول انگیز یعنی اینزلزله سخت که
 بگفته نظامی بشهر گنجه و اهالی آن آسیب بسیار رسانده است درحین
 آنکه نظامی مشغول نظم اقبالنامه بوده رخ داده است ولی متأفانه
 در کتب تاریخی که متداول است و در دست دارم هر چه تفحص
 کردم که تاریخ اینزلزله گنجه را در زمان حیوة نظامی بدست آورم
 میسر نشد زیرا مورخین اغلب تاریخ زلزله های دیگر آذربایجان را
 ضبط کرده اند و باین واقعه که در شرح حال نظامی بسیار اهمیت
 دارد التفاتی نداشته اند و دلیل آنهم واضح است چه ازس در قرن
 چهارم و پنجم و ششم هجری در اقطار آذربایجان و اران زلزله های
 پی در پی روی داده ضبط کلبه آنها از حوصله ستون تاریخ خارج بوده
 و تاریخ بعضی از آنها فوت شده است از آن جمله است تاریخ این
 زلزله گنجه که شاید در کتبی که فعلا بدست من نیست بتوان پیدا
 کرد

اما سبب نظم اقبالنامه بطوریکه نظامی خود میفریاد بنهج ذیل
 بوده است.

شبی نظامی نشسته و در تفکر بوده چون يك پاس از شب
 گذشت و همه خاموش گشتند عماد خوی که خواجه و ولی
 نعمت نظامی بوده و در سخا و سخن معروف زمان خویش شمرده
 میشد در موقعی که آنشب نظامی بیدار بوده است دوره اوهم سپری شده

و بهمین جهت این استاد شب را بی خواب و خورد تا صبح گذرانیده است و بامداد مشغول نظم اقبالنامه شده که از نعمت شاه یعنی اتایک جهان پهلوان برخوردار شود و درین مورد این اشعار بلند را در همان کتاب سروده است ،

سپه تر ز سودای آنشب برنگ
 گه اندوختن گاهی انداختن
 دوپاس دیگر ماند هر یک دراز
 خروسان شب رازبان بسته شد
 همی بافتم حله هفت رنگ
 گه ازرق بر آوردم و گلا زرد
 ولی نعمتی در دهش یار بود
 که شد قدر قائل بدو سر بلند
 که دارد جز او هم سخا هم سخن
 شناور درین بر که لاجورد
 فتاده در او رخت خورشید و ماه
 کز نور در تهمت سایه بود
 گرفته بکف آهوی شیر مست
 بطرح اندرون ماهیان شگرف
 سخن کرده با ساعت نیک یار
 بر آمیخته خیل چین با حبش
 گرو برده هم صبح و هم شام را
 شده دولت شه مرا دستگیر
 جگر خوردن دل پایان رسید
 بخر بسته کوه بر زد طناب
 با سودگی بزمی آراستم

من آنشب نشسته سوادی بچنگ
 بغواضی بحر در ساختن
 چو باسی گذشت از شب دیر باز
 شتاب فلک را تک آهسته شد
 من از کله شب درین دیر تنگ
 مسیحا صفت زین خم لاجورد
 مرا کاول این پرورش کار بود
 عماد خوی خواجه او جمند
 ندیدم کسی در سرای کهن
 من آنشب فرو مانده از خواب و خورد
 شبی و چه شب چون یکی ژرفچاه
 شبی کز سیاهی بدان پایه بود
 من از دولت شه کمندی بدست
 در افکنده طرحی بدریای ژرف
 رصد بسته بر طالع شهر یار
 بدان تا کنم شاهرا پیشکش
 بمنزل رساننده سر انجام را
 در آن وحشت آباد فترت پذیر
 گهرجوی را تیشه بر کان رسید
 چو زرین سرا پرده آفتاب
 من آنشب نیاسوده بر خاستم

سربری به آئین سلطانیان
 بساطی کشیدم بترتیب نو
 می و نقل و ریحان مرا هم نفس
 سرم چون زمی تاب مستی گرفت
 درآمد بفریدن ابر بلند
 دلم آتش و طالع شیر بود
 دو جا مرد را بود باید دلیر
 مگر آتش و شیر هم گوهرند
 چو در دست من دادند اختری
 که از لطف بر ساختم زیوری
 جهانی به گوهر بر انباشتم
 دگر باره بر کان گشادم کمین
 شرف نامه را تازه کردم نورد
 دگر باره این نظم چینی طراز
 باول چه کشتم با آخر چه رست
 بسی سالها شد که گوهر بر طاعت فرسیدی
 فروشنده را از جوهر آمد بدید
 چو فرمود شه باغی آراستن
 بسر سبزی شاه روشن ضمیر
 یکی سرو پیراستم در چمن
 سخن زین نمط هر چه دارد نوی

زدم بر سر کوی روحانیان
 بدو کردم اندیشه را پیشرو
 زبان و ضمیر و سخن بود و س
 سخن با سخا هم نشستی گرفت
 فروریخت گوهر بگوهر بسند
 زبانم در آن شغل شمشیر بود
 یکی نزد آتش یکی نزد شیر
 که از دام و دد هر چه باشد خورند
 دف زهره و دفتر مشتری
 که از گنج حکمت گشادم دری
 که چون شاه گوهر خری داشتم
 بر انداختم نفز گنج از زمین
 سپیداب را ساختم لاجورد
 بین نا کجا میکند تر کتاز
 شکسته چنین کرد باید درست
 نیاورد ازین گونه گوهر بدست
 متاع از فروشنده باید خرید
 سخن کشتن و سرو پیراستن
 به نیروی فرهنگ فرمان پذیر
 که بریاد او می خورند انجمن
 بر این شیوه او کند پیروی
 در آخر اقبالنامه ایاتی چند است که در اغلب از نسخ معتبر خطی

قدیم نیز دیده میشود و خمسه نظامی بآن ایات خاتمه مییابد که
 آخرین اشعار اقبالنامه اسکندری است در آن اشعار شاعر مرک خود
 را پیش بینی میکند و سرودن آن ایات را آخر عمر خود می شمارد

در موضوع این اشعار تردید و تزلزل خاطر بسیار است. هم دلایلی است که بوسیله آن میتوان این ابیات را از نظامی دانست و هم دلایلی است که این نکته را رد میکند. اما دلیل مثبت عمده آنست که این ابیات در نسخ کهنه بطوری که در فوق اشاره کردم دیده میشوند و منحصر به نسخه های محرف و مصنف طبع جدید نیست که اعتبار از آن-اب شده باشد و دلیل دیگر انسجام و استحکام این ابیات است که معلوم میشود از طبع بخته شاعر توانائی مثل نظامی بیرون آمده و همانطور که نظامی عادت دارد در این قبیل موارد و در شکوه از پیری خود - مخنای سوزناک می سراید این ابیات هم حون انگیز و تاثیر بخش است. اما دلایلی که این نکته را نفی میکند اول آنست که این اشعار طوری سروده شده است که مرک نظامی را چون واقعه رخ داده ای ذکر میکند و بد آن می ماند که نظامی مرده باشد و دیگری مرک او را خبر دهد و هیچ وجه لحن آن پیش بینی و واقعه آینده ای را نمی رساند در هر صورت چون بحث در این ابیات متکی بر دلایل متقن نیست و بیشتر مربوط بذوق و طبع سلیم خواننده و شنونده است. پیش از این اطباب را جایز و روا نمی دادم و هم می تقدیر عقیده من اگر این ابیات هم از نظم دیگری باشد و آنرا به اشعار نظامی ملحق کرده باشند تاریخ الحاق آن خیلی قدیم است زیرا که در قدیمی ترین نسخه های اقبال نامه اسکندری هم دیده میشود و این است آن ابیات معروف

| | |
|------------------------------|----------------------------------|
| نظامی چو این داستان شد تمام | به عزم شدن تیز تر داشت کام |
| نه بس روز کاری برین بر گذشت | که تاریخ عمرش ورق درنوشت |
| فزون بود ششمه ز شصت و سه سال | که بر عزم ره بردها ز ددوال |
| چو حال حکیمان پیشینه گفت | حکیمان بختند او نیز خفت |
| رفیقان خود را نگاه رحیل | که از ره خبر داد و کلاه از دلایل |

بخندید و گفتا که آمرزگار به آمرزشم کرد امید وار
 زما زحمت خویش داربد دور شما وین سرا ماو دار السرور
 در این گفته گوید که خواش رود تو گوئی که بیدارش خود نبود
 در صورتی که این ابیات مشکوک نباشد از آن معلوم میشود
 که عمر نظامی از شصت و سه سال و شش ماه متجاوز نبوده و شصت
 و سه سال و نیم عمر کرده است و مرگ وی بلا فاصله پس از
 ختم نظم اقبال نامه اسکندری روی داده است

...

مثنوی ویس و رامین

اشتباه بزرگی که مؤلفین راجع به آثار نظامی کرده اند این
 است که مثنوی معروف ویس و رامین را باو نسبت دهند و این
 اشتباه هم از تذکرة الشعراء دولت‌شاه ناشی شده و پس از وی اغاب
 مؤلفین از آن کتاب نقل کرده‌اند و کم کم در اذهان همه کس
 جایگزین شده و حتی بعضی ادبای مطلع را دیده‌ام که بدین خطا متفوه
 بوده‌اند و حال آنکه رد آن بسیار سهل است -

مثنوی ویس و رامین منظومه‌ای است حاوی بین چهار هزار و
 پنج هزار بیت از وزن مسدس محذوف از بحر هزج یعنی به
 همان بحر خسرو شیرین نظامی و موضوع آن معاشقات ویس و رامین
 است (ویس نام معشوق است و رامین اسم عاشق) مثل معاشقات
 یوسف و زلیخا و ارمق عذرا و شیرین و خسرو و شیرین و فرهاد و بسیار
 داستان‌های معاشقات دیگر که شعرای ایران و عرب مبتکر آن بوده‌اند این
 موضوع معاشقه از مواضع بسیار قدیم ایران است و قبل از دوره‌های اسلامی
 در زمان ساسانیان این افسانه عشقی در زبان ایرانیان رواج داشته
 و شعرای آن زمان آنرا سروده‌اند و بزبان پهلوی کتابی درشر در
 این روایت بوده و حتی بعضی از دانشمندان و مستشرقین معتقدند که

بر نظم هم در زبان بهلوی سابقه داشته ولی این بحث بسیار طولانی
و از عهده این مقام خارج است .

ناظم این داستان یکی از شعرای معروف قرن ششم و از اقربان
نظامی است یعنی در آن زمان که نظامی در ایران زندگی میکرد
مؤلف این مثنوی در ری و اصفهان ساکن بوده و او ملك الشعراء
فخر الدین اسعد استرآبادی شاعر معروف و متخلص به فخری
گرگانی است که مداح عمده سلطان محمد بن محمود سلجوقی معروف
به سلطان محمد دوم - ۵۲۸ - ۵۵۴ - بوده و تمام عمر او در مدح
پادشاهان آل سلجوق گذشته است و شرح یادمانی و ورع او معروف
و در کتب مسطور است و از شعرای معروف زمان خود بوده
و از جمله آثار شعرای مهم او همین مثنوی ویس و رامین است که
نسخه های آن در ایران بسیار کمیاب میباشد و من طبع و صحیح و فیسو
از آن در سال ۱۸۶۵ میلادی - ۱۲۸۲ هجری - بتوسط کابتن ولیم
ناسولین انگلیسی که همت بلند او در طبع و نشر آثار ادبی زبان ما
بسیار مشهور است در کلاکته از کلاباد هندوستان انگلیس انتشار
یافته است .

رتال جامع علوم انسانی

این مثنوی دارای اشعاری است بقایت روان بخش و شور انگیز
و در نوع خود منحصر است و مخصوصا در معاشقات و اظهارات و
بیانات عاشقانه ناظم آن سخن را بجای بلند رسانیده است و بیشتر آن
مکانی است که ویس و رامین معشوق و عاشق به یکدیگر می نویسند
بطوری که شاعر خود در مقدمه آن تصریح میکند و اسم خود را با
با کمال صراحت می آورد آنرا در اصفهان از روایت بهلوی بزبان
پارسی ترجمه کرده و باسم عمیدالدین ابوالفتح از امر او رجال نامی

دربار آل سلجوق در اواسط قرن ششم در اصفهان نظم کرده است و در مدتی که امیر مزبور در همدان توقف داشته نظم آنرا با تمام رسانده و برای او فرستاده است دولتشاه در تذکرة الشعراء این مثنوی را به خطی عروضی شاعر و نویسنده معروف قران ششم و صاحب «چهار مقاله» نیز نسبت میدهد ولی بسیار واضح و بدیهی است که نه به نظامی گنجوی و نه به نظامی عروضی سمرقندی نسبتی ندارد و مسلم از آثار فخرالدین اسعد گرکانی فخری استرآبادی است . مع ذلک برای اشخاصی که دیر باورند و با اسنادات دولتشاه سمرقندی پای ست میباشد لازمست دلایل این اسناد را ذکر کنم .

اولا - این مثنوی در اصفهان سروده شده و نظامی در تمام عمر خود با اصفهان نیامده است

ثانیا - نظامی همین وزن و سباق مثنوی خسرو و شیرین را نظم کرده است و چندان معمول نیست که هر يك نفر شاعر يك وزن و يك اسلوب دو منظومه بزرگ که با یکدیگر اختلاف داشته باشند از خود بگذارد .

ثالثا - شريك اشعار و بس و رامین بکلی از شريك اشعار پنج کتاب ختمه نظامی دور است - نظامی در مثنویات خود همه جا کنایات و استعارات شیرین بسیار دارد و اغلب اشعار او آمیخته با مطالب و مصطلحات حکمت و عرفان و سایر علوم متداول آن زمان است و به واسطه همین دو خاصیت بزرگ اشعار مثنویات نظامی دارای شريك خاصی است که تا بحال هیچ شاعر بزرگ و کوچک نتوانسته آن نزدیک شود . گذشته از این دو صفت نظامی ترکیبات او جمله بند بهای مخصوصی دارد که در زبان فارسی منحصر بخود اوست همانطور که ترکیبات و جمله بند بهای حافظ هم بخود او انحصار دارد . در صورتیکه مثنوی و بس و رامین با يك زبان خیلی ساده و روان گفته شده و

واضح است که گوینده آن درجه معلومات عرفان و حکمت نظامی را نداشته و تمام این منظومه بزرگ از جمله ها و ترکیبات مخصوص نظامی که ادبا بخوبی آنرا می شناسند عاری است و استعارات و کنایات شاعرانه نظامی در آن خیلی بندرت دیده میشود .

رابعاً . بطوری که در شرح احوال نظامی ایراد کردم = عمر شاعری او از صدر تا ذیل وقف سرودن پنج کتاب خمسه شده است و وقتی هم که از کتاب آخر یعنی اقبال نامه فارغ آمده عمر وی بسر رسیده و دیگر در عمر شاعری نظامی جای خالی باز نمی ماند که مثنوی ویس و رامین را در آن زمان سروده باشد و نیز قبل از نظم خمسه هم نمی توانسته است باین کار پردازد چه در آن وقت جوان و خرد سال بوده و سرودن مثنوی ویس و رامین و آنهم ترجمه از زبان پهلوی کار نظامی خورد سال و هر کودک دیگر نیست .
خامساً - نظامی خود همه جا مثنویات خود را پنج منظومه می داند و بطوری که سابقاً نوشته ام مکرر تصریح کرده است و اگرشش مثنوی داشت البته از ذکر آن خود داری نمیکرد .

سادساً - در کتب قدیم ادبیات ایران که کتب معتبرند بهیچ وجه ویس و رامین را به نظامی گنجوی نسبت نداده اند و بلکه آثار ابانم فخر الدین اسعد گرکانی تصریح کرده اند و این اشتباه فقط از تذکره الشعرای دولت شاه ناشی شده و بالاخره بهترین رد این است که تذکره - الشعرای دولت شاه سند معتبر نیست چه مؤلف آن فقط جامع اطلاعات ناقص و درهم شکسته ای بوده که در زبان مردم و در ذهن وی از شعرای ایران جا داشته است و در تذکره مزبور امثال این اشتباه بسیار است که بر اهل فن و مطالعین از ادب ایران پوشیده نیست .

پس بدلائل فوق مثنوی ویسه و رامین یا ویس و رامین از نظامی گنجوی نیست

دیوان نظامی

گذشته از پنج کتاب خمسه نظامی دیوان اشعاری داشته است و گویا هنوز هم دارد مشتمل بر قصاید و غزلیات و قطعات و رباعیات و واضح است که مجموعه ای از اشعاری بوده که در سوانح مختلف عمر شاعری خود در فواصل اندکی که بین کتب خمسه واقع شده است نظم کرده . چند نمونه از قصاید و غزلیات نظامی در اذهان و سینه ها و کتب مختلفه ثبت است و نمونه ای چند از آن در صحایف همین مجله انتشار یافت .

در اینکه نظامی دیوان اشعار داشته است شکی نیست و بهترین دلیل گفته خود اوست . يك جا در ضمن شرح مجلس قزل ارسلان که در موقع بحث از مثنوی خسرو و شیرین ذکر کردم مفرماید .
 غزلهای نظامی را غزالان زده بر زخمه های چنگ نالان
 و جای دیگر در لیلی و مجنون میگوید ،
 روزی بمبار کی و شادی بودم به نشاط کعبادی
 ابروی هلالیم گشاده دیوان نظامیم نهاده
 و دلیل دیگر اظهار صریح جمعی کثیر از تذکره نویسان و مؤلفین است و از آن جمله دولت شاه سمرقندی در تذکره الشعرا تصریح میکند که دیوان نظامی حادی قصاید غزلیات و قطعات و رباعیات شامل زیاده از بیست هزار بیت بوده است و بالاخره محکمترین دلیل آن است که آنچه من اطلاع دارم فقط یک نسخه از دیوان نظامی در کتابخانه خدیویه مصریه در قاهره موجود است زیرا که در طبع اول فهرست کتب فارسی کتابخانه مزبور که اثر علی افندی حلیمی داغستانی حافظ سابق کتب ترکی و فارسی کتابخانه خدیویه مصریه است و سال ۱۳۰۶ در مطبعه عثمانیه مصر القاهره بطبع رسیده در صحیفه ۴۸۹ در ضمن

کتاب سلسله « علم الادب الفارسی » و ذکر مجموعه‌ای که حاوی شش نسخه شش کتاب است بشرح ذیل :

(۱) دیوان نظامی - ۱۲ دیوان هانفی - ۳ (دیوان معمود - ۴) دیوان خاتمی - ۵ (دیوان فتحی - ۶) رساله منظومه ای از یکی از شعرای فارسی زبان که اسم مؤلف آن تصریح نشده این چند سطر مندرج است :

« دیوان نظامی تالیف المولی نظام الدین ابی محمد جمال الدین یوسف بن مؤبد الکنجوی لاویسی متوفی سنه ۹۷ هـ اوله : (یا اشرف البریه یا سید الوری - الخ) بقم تعلیق - بخط پیر احمد بن اسکندر تم تحریره فی سنه ۹۲۳ و هو باللقه التریکیه ! »

این عنوان که برای کتاب مزبور نوشته شده با آنچه از اسم و نسب نظامی در شرح حال وی سابقاً ذکر کردم مسلم می‌کند که جز دیوان نظامی چیز دیگری نیست و فقط مؤلف این فهرست کتب کتابخانه خدیویه چون واقف زبان فارسی نبوده اشعار نظامی را بزبان ترکی دانسته است و یا اینکه در موقع تحریر و یا هنگام طبع فهرست مزبور اشتباه و تحریفی دست داده و این جمله (و هو باللقه التریکیه) نتیجه شبهه است و نباید در اصل موضوع تردیدی حاصل کند

از این جا معلوم میشود که لااقل یک نسخه از دیوان نظامی در دست است و چون در مملکت ماهنوز کسی بجمع کتب ادب اقدام نکرده است و هزاران کتب گرانبهادر اکناف و اطراف ایران پراکنده است شاید نسخ دیگری از دیوان نظامی موجود باشد و بعضی از معاصرین هم گاهی اظهار کرده اند که نسخه‌ای از دیوان نظامی را دارند ولی چون تا بحال من ندیده‌ام فقط به ذکر اقوال ایشان اکتفا دارم و اگر هم در ایران یافت نشود باز همان نسخه‌ای که در کتابخانه خدیویه مصریه در مصر القاهره موجود است یکی از غنایم بزوک

ادبیات ایران بشمار می آید که امبد است نسخه های آن در ایران انتشار یابد و لااقل دیوان نظامی هم بانجائی که دیوان رودکی و دقیقی و عمیقی و عضابری رازی و منجیک ترمذی و عسجدی رفته است نرود و از دستبرد روزگار مصون باشد .

اما معلوم نیست گفته دولت شاه در تذکره اشعرا در این که دیوان نظامی متجاوز از بیست هزار بیت است حقیقت دارد یا نه زیرا که در فهرست کتاب کتابخانه خدیویه مصر عده اییات و صحایف آن تعداد نشده و فقط متذکر گشته است که مجموعه ای که حاوی شش نسخه کتاب است که از آن جمله دیوان نظامی باشد مشتمل بر ۳۸۲ ورق است که به علامت ذیل در کتاب خانه خدیویه در سرای درب الجما مین در مصر القاهره محفوظ است (نس ج ن خ ۱۸۶ ن ع ۹۵۴۸)

از اشعار دیوان نظامی اییاتی چند در کتب مختلف و سفینه ها و غیره ضبط است و چون نگارنده همواره علاقه مفراطی ضبط اشعار این استاد بزرگ و مطالعه آثار او داشته است پس از آنکه از فراهم آوردن نسخه دیوان اشعار او باوسایلی که فعلا بدست است مایوس شد آنچه از غزلیات و قصاید و قطعات اییات پراکنده و رباعیات در کتب که رجوع بان ممکن بود با اسم نظامی ثبت کرده بودند در مجموعه ای علیجده ضبط آورد که متجاوز از چهارصد بیت میشود و در سال گذشته عینا آنرا بحضور ادیب فرزانه آقای وحید مدیر مجله محترم مجله ارمغان فرستاد که تماما در صحایف آن مجله ادبی بمروور نقل شده است و فعلا تا انتظار موقع مناسب تر این هم غنیمتی است که بر هزاران غنایم دیگر که از ادبیات ایران میتوان برد افزوده میشود و دوست داران ادب فارسی راره آوردی ست که هر چند ناقص و اندک است باز مغتنم خواهد بود

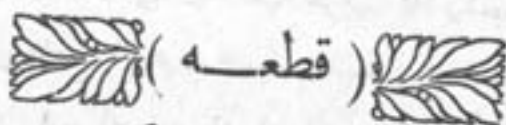
. . .

آنچه از شرح احوال و آثار نظامی با مطالعه اشعار او ممکن بود اطلاعی حاصل شود جز این نیست ولی البته پوشیده نیست که با این کساد بازار ادب که فعلا در ایران دامن بهر طرف کشیده و در بر روی متفحصین بسته است نمیتوان بهمین اندک قانع شد و امید است روزی که کلبه کتب فارسی و کتب عرب که راجع بتاریخ و ادبیات ایران است درجائی جمع شود و وسیله بدست ارباب تحقیق بیفتد در شرح احوال و آثار شعرای بزرگ ایران رساله میتوان نوشت که این سطور بمنزله یاد داشت های مقدماتی آن و در حق حاشیه ایست که بر متن خواهد بود ولی چیزی که در این میان مسلم است و از قرن ششم تا حال همیشه در بین پارسی زبانان از نور شمس واضح تر و از نکت گل آشکارتر بوده و همواره هم خواهد بود علو مقام نظامی است در عالم ادب ایران. کدام کودک دبستانی است که انگشت وی قلم و دست او بصحایف کتب آشنا شود و اسم نظامی را در قلم اول تو بسد و در ورق نخستین بخواند. ایران است و چندین شاعر بزرگ که تمام عالم را از اسامی خود پر کرده اند. در میان این شهسواران ادب ایران چهار پنج فرمانده بزرگ است که مثل سرداران نامی عالم گیر بوده اند. فردوسی و خیام و ناصر خسرو و سعدی و حافظ و در میان آنها جای نظامی. مقام محرز است که هرگز از دست او نخواهد رفت بیشتر مزیت شعر نظامی در آنست که بزبان افسانه و روایات دل انگیز حقایق بزرگ و اندرزهای تابناک بخوانندگان خود میدهد چنانکه خود میفرماید.

زینجمله فسانها که گویم با تو بسخن بهانه جویم

و وقتی که انسان از خواندن يك صحیفه از آثار نظامی فارغ میشود مبیند که مدتی از وقت او بتفریح و تفرج خاطر و شنیدن و

خواندن داستانهای روح افزا گذشته و هموم خود را فراموش کرده
 است و در ضمن يك اندوخته بزرگ از حکیم و معارف با خود دارد که
 ذخیره ایام عمر او خواهد بود و هر وقت بآنها رجوع کند با نظامی
 هم آواز میشود و میگوید: روانش باد جفت شاد کامی
 که گوید رحمت حق بر نظامی «خاتمه» طهران - فروردین ۱۳۰۴
 سعید نقیسی



مرد تا از بخت سرسبز است چون زر گس بیاغ
 بر سرش باد صبا ز ریشه افسر می نهد
 و در خزان شد بوستان بخت چون گل در خزان
 پسر فرو میزد و بر جای پا سر می نهد
 ما کیان بخت نادان در زمین چون آسمان
 زیر پر هر بامدادان بیضه زر می نهد
 لیک دانا را بگیتی گر مگس واری است بخت
^{پوشاک} تمام بخت روزگارش کوه بر بر می نهد
 من نه بخت و اتفاق مذهبم لیک آسمان
 لوح این خطم پیش از سیر اختر می نهد
 زان نمینالم که در زندان غم گیتی مرا
 کفند بر پا غل بگردن قفل بر در می نهد
 روز و شب چون نال از آن نالم که نادان صیرفی
 لعل سنگین را ز سنگی قدر کمتر می نهد
 طبع من از قبض خورشید خرد چون کان کوه
 بیش دانا رشته در عقد گوهر می نهد
 لیک نادان صیرفی چونانکه گوید اوستاد
 هر زمان خرمهره را بادر برابر مینهد
 وحید